

نظری به ترجمه کتاب:

تاریخ اسماعیلیان در ایران

دکتر منوچهر ستوده

مترجم محترم در نقد مطالب بخش نخست و نقل صفحات آنها از این اعداد استفاده کرده است تا بتواند زشتی اعدادی را که مختص خط لاتینی است در میان کلمات زبان فارسی که از راست به چپ نوشته می شوند نشان دهد.

اعداد لاتینی: 1, 2, 3, 4, 5, 6, 7, 8, 9, 10...
اعداد رومی: I, II, III, IV, V, VI, VII, VIII, IX, X...
از اعداد لاتینی، کشورهای اروپایی و روسیه و آمریکا استفاده می کنند و این اعداد را به نام اعداد هندی (Indian Numbers) می شناسند. اعداد رومی در کشورهای لاتین بیشتر برای تاریخ بناها به کار می رود و در دستگاه پاپ هم در موارد دیگر مورد استفاده قرار می گیرد.

نگاهی به صفحات بخش نخست

● (ص 7، س 2) «آسیای میانه» از مصطلحات جغرافیایی جدیدالولاده است و روسها از سال ۱۸۷۰ م (۱۲۸۷ هـ. ق) این نام را بر سر زبانها انداخته اند. حدود و سامان «آسیای میانه» از دید روسها و دید اروپاییان یکسان نیست. روسها سعی دارند سامان این نام جغرافیایی نو بنیاد را به دامنه های پامیر بکشند و بر حدود متصرفات خود بیفزایند. از این رو ترکستان روس و ترکستان شرقی را به وجود آورده اند.

در حقیقت خاک آسیای میانه با حدود و سامان ورارود (ماوراءالنهر) یکی است و شامل دشتهای قراقوم و قرل قوم و آق قوم و رودخانه های آمودریا و سیردریا و زرافشان و سرچشمه های آنها و دریاچه خوارزم (دریاچه آرال) و پامیر

تاریخ اسماعیلیان در ایران، تألیف استرویوا لودمیلا ولادیمیرونا، ترجمه دکتر پروین منزوی، نشر اشاره، تهران، ۱۳۷۱.

این کتاب بدون مقدمه و دیباچه و سرآغاز است و معلوم نیست از چه زبانی به زبان فارسی برگردانده شده است. هیچگونه معرفی از مؤلف کتاب و قومیت او به عمل نیامده و از مترجم کتاب نیز تاکنون اثری دیده نشده است و از پایه و مایه تحصیلات او بی خبریم. ظاهراً این کتاب نخستین کتابی است که ایشان ترجمه کرده اند. کتاب مورد بحث شامل پنج بخش و چهل و یک عنوان است.

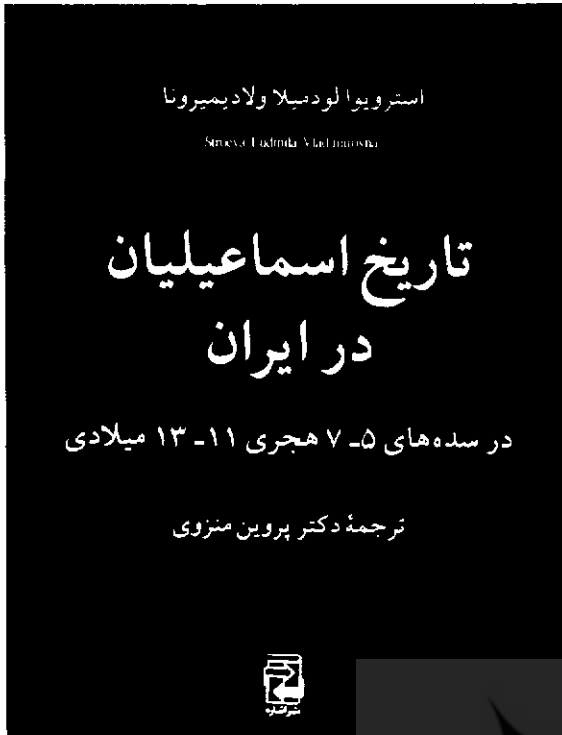
برای اینکه نقد این کتاب به درازا نکشد و به تعداد صفحات این مقال افزوده نگردد، فقط نگاهی به بخش نخست این کتاب می اندازیم.

بخش نخست

روابط اجتماعی در ایران در سده های XI-XII م = 5 و 6 هـ

ظاهر مترجم محترم اعداد فارسی را در نشان دادن مراتب عددی وافی به ادای مفهوم نمی داند و پناه به اعداد رومی و اعداد لاتینی آورده اند. در صورتی که خطاطان ما روی اعداد فارسی همچون خط نستعلیق کار کرده اند و ظاهر آنها را آراسته اند و پدران ما نیز در آثار خود از این اعداد استفاده کرده اند. عدول از این کار معقول به نظر نمی رسد.

برای آشناسدن چشم خوانندگان به اعداد لاتینی و رومی ناگزیریم شکل آنها را در اینجا بیاوریم. این بنده نیز به پیروی از



تاجیک نشین و سمرقند و بخارا و سغد و اندیجان ویسی (ترکستان قدیم) و صدها شهر و دهکده‌های ورارود می‌شود. روسها برای اینکه بگویند ما آسیای میانه را تسخیر کرده‌ایم نه خاک ورارود را به جعل این لفظ قلابی پرداختند. بنابراین بهتر است به جای «آسیای میانه»، «خاک ورارود و مضافات آن» بنویسیم یا اقلاً در حاشیه این صفحه یادداشتی نظیر آنچه نوشتیم برای خوانندگان بنویسیم. ماوراء قفقاز هم از این الفاظ من‌عندی است و گذشته تاریخی ندارد.

● (ص 7، س 5) «روابط فتودالی» یعنی چه؟ منظور چه گونه روابطی است و منظور خانم استروویا لودمیلا ولادیمیرونا از این لفظ چیست؟ اگر مفهومی که در دماغ ایشان است مربوط به فتودالهای دشت «اوکرین» است، باید گفت که هیچگونه شباهتی میان ایشان و زمینداران و دهقانان ورارود نیست. روابط اجتماعی ورارود پیش از «خانات» این ناحیه شبیه به روابط اجتماعی قدیم ایران است و لفظ فتودال یا قالب معنای آن نباید به مالکان ورارود و ایران اطلاق گردد.

● (ص 8، س 12) «بروکراسی فارس» و در ص 9، س 17. «بروکر اتهای فارس» یعنی چه؟ یعنی در فارس تشریفات اداری را به حد افراط رعایت می‌کردند و در سایر قسمت‌های ایران چنین نمی‌کردند، یا در این ترکیب «فارس» به جای ایران به کار رفته است؟ اگر چنین باشد به مؤلف محترم باید گفت استعمال کلمه «پارس» برای سرزمین ایران آلوده به اغراض سیاسی بود و مدتهاست که ایران ایران است و پارس هم جزئی از ایران است.

● (ص 9، س 3) «پیران گنوسیست سرشناس» چه کسانی هستند؟ و جزء کدام یک از طبقات اجتماعی جامعه سلجوقی اند؟ ● (ص 9، س 9) «گروه قدیمی اشراف زمیندار ایرانی» چه گروهی هستند و ارتباط آنان با طبقه حاکم سلجوقی چگونه بوده است؟

● (ص 9، س 14) «ترک‌های غیر ایرانی» کیانند؟ شاید منظور مؤلف، مغولان و تاتارانند و گرنه ریشه واژه ترک چیزی جز «توریک» نیست و توریک یعنی تورانی و تورانیان تمام بازمانده «سکاها» هستند و سکاها خون آریایی و ایرانی دارند و بنابراین ترک‌های غیر ایرانی ابداً وجود خارجی ندارند.

● (ص 9، س 16) نام «فتودالهای ترک» را نویسنده برای چه گروه اجتماعی به کار گرفته است؟ اگر منظور از لغت ترک، توریک و تورانی است که میان این گروه فتودالی وجود نداشته چون توریکان تمام صحرانشین و گله‌دار و اسب‌دار و شتردار بوده‌اند و از بام تا شام در جستجوی چراگاه، از شمال به جنوب و از شرق به غرب کوچ می‌کرده‌اند و با زندگی ثابت و کشت و کار اراضی معین سروکاری نداشته‌اند تا میان ایشان «فتودالی» به وجود بیاید.

● (ص 11، س 20) نظام الملك طوسی زادگاهش «طوس» است نه «توس». مگر در زمان نظام الملك حرف «تاء» در الفبای فارسی وجود نداشته است. لابد علتی در کار بوده است که کلمه «طوس» را با طاء نوشته‌اند. به نظر این ناچیز علت آن داشتن دو نوع «تاء» در الفبای اوستایی است و امروز این دو تلفظ در زبان ارمنی اختلاف بارز دارند. از اینها گذشته اگر کسی بخواهد برای اطلاع بیشتر از شهر «توس» به کتب جغرافیایی عالم اسلام مراجعه کند، این لفظ را نخواهد یافت بنابراین حفظ سنت قدما بر ما لازم است.

● (ص 11، س 25) «دیلیم» نام طایفه است نه نام سرزمین؛ وقتی الف و نون ظرف مکان به آن افزوده شود افاده معنی سرزمین دیلم می‌کند. تازه معلوم نیست منظور از دیلم، دیلمان خاصه است یا دیلمانی که نواحی کوهستانی طبرستان هم جزء آن بوده و به سامان گرگان منتهی می‌شده است.

● (ص 11، س 28) «تغییر چشم‌گیر در اقطاع‌داری در زمان

جای بررسی ما، در تبدیل شدن آن از تملك موقتی به ارثی [143]:
ص 261؛ 78؛ ص 112] بوده است. «زمان جای» چه مفهومی دارد؟
این دو کلمه مضاف و مضاف الیه هستند یا باید به صورت ترکیبی یا
با نون ساکن تلفظ شوند؟

● (ص 12، س 23) «رئیس مظفر ثروتمند سرشناس فارس.»
اگر منظور از فارس ناحیه‌ای است که مرکز آن «شیراز» است که
رئیس مظفر اهل فارس نبوده است. چون املاک پدری او در
دامغان و بسطام بوده است باید او را دامغانی دانست. ثروتمند
سرشناس نیز صفت مناسب این مرد نیست. رئیس مظفر فردی
ایرانی است که از ظلم و جور مغولان به جان آمده و به قیام حسن
صبح پیوسته و دارایی خود را وقف این نهضت کرده است.

● (ص 12، س 25) به کار بردن لفظ «اراک» به جای عراق عجم
صحیح نیست. لفظ «اراک» را در زمان رضاشاه برای ناحیه‌ای که
مرکز آن «سلطان‌آباد» بود به کار بردند. اگر بحث مؤلف درباره
دوران سلجوقی است و لفظ «اراک» را به جای عراق به کار برده
مترجم محترم باید لفظ مصطلح آن روز را به جای آن بنشانند و
تذکر دهد که مؤلف در این مورد اشتباه کرده است و اگر در متن
اصلی کلمه «عراق» به کار رفته، مترجم نباید آن را به «اراک» تبدیل
کند.

● (ص 12، س 29) «واژه ملك را نظام‌الملک هم برای املاک
آلپ- تکین در خراسان و ماوراءالنهر به کار می‌برد که شامل
پانصدده بود [55؛ ص 101، دارک: 142] و هم برای قطعه زمین ارثی
که تنها اندک هزینه زندگی صاحبش را تأمین می‌کرد.» اگر مؤلف
به جای نظام‌الملک بود چه می‌کرد؟ لابد برای املاک به
مساحت‌های مختلف لغات تازه وضع می‌کرد. جدا کردن نام «آلپ-
تکین با خط تیره (Dash) برای چیست؟ تا حال این کلمه به شکل
الپتکین ضبط شده است و در ص 25، س 13 مترجم محترم نیز
الپتکین ضبط کرده‌اند.

● (ص 14، س 6) «26؛ ص 171، 172 چ تهرانی: 139؛ ن. ک. 107؛
117» این گونه استنادها ابداً راهبر و راه‌گشا نیست و از «چ
تهرانی» چیزی فهمیده نمی‌شود.

● (ص 14، س 7) «بویه‌نیا» و ص 20، س 28 «بویه‌یان» نسبتی
تازه است که ظاهراً به جای «آل بویه» یا «خاندان بویه» به کار
گرفته شده است. بویه یکی از تیره‌های ساکن در دیلمان خاصه
است و نام خود را به دهکده‌ای داده‌اند که تا امروز باقی است.
انتساب به این خاندان قدیمی یا به این دهکده قدیمی، طبق
دستور زبان فارسی باید به شکل «بویگان» در آید که تا امروز
کسی این واژه را به کار نبرده است. از این گذشته برای به کرسی
نشاندن این نسبت نوین نمی‌توان دلیلی اقامه کرد. وقتی که دکتر
آل بویه خود را «آل بویه» می‌خواند و وقتی که پدران مانسبت به

این خاندان را «آل بویه» یا «خاندان بویه» ضبط کرده‌اند، اجازه
بفرمایند برای حفظ سنت گذشتگان، مانیز چنین کنیم.

● (ص 15، س 23) سخن از زمینهای جوامع آزاد اشتراکی
روستایی، جامعه فتودالی، فتودالهای ایرانی، روند رشد فتودالی و
فتودالهای ترك به میان آمده که هیچک آنها قابل تطبیق بر زوایای
زندگی اجتماعی ایران نیست. با عینک حزبی کمونیست روسی
نمی‌توان جامعه کهن ایران را مورد بررسی قرار داد.

● (ص 20، س 9) مترجم محترم از دو مدرک «55؛ ص 28؛ دارک:
ص 41» عباراتی از سیاستنامه خواجه نظام‌الملک ترجمه کرده و در
متن آورده است. در صورتی که این مفردات و عبارات متعلق به
خواجه نظام‌الملک نیست. اگر مترجم محترم به سیاستنامه مراجعه
می‌کردند و عین عبارات خواجه نظام‌الملک را نقل می‌کردند،
قوت استناد بیشتر بود.

● (ص 23، س 2) «جنگل برها، گج کارها، نجارها و قالی بافها
نیز به این گروه صنعتگران تعلق دارند.» ما صنعتگری به نام
«جنگل بر» نداریم و جنگل بر را نمی‌توان صنعتگر انگاشت.

● (ص 23، س 8) «مرو به تهیه شنل عالی... شهرت داشت» و
«شیرازی یکی از مراکز تهیه شنلهای رنگارنگ [ص 23، س 13]...
بود.» در دوران سلجوقیان لباسی به نام «سینل» نداشته‌ایم. شاید
منظور «عبا» باشد. چون عبا خیلی شباهت به شنل دارد.

● (ص 23، س 20) «در سده‌های XII-XI م / 5 و 6 هـ هنر
سرامیک‌سازی شکوفا شد که مرکز آن کاشان و ری بود.» واژه
سرامیک را ایرانیان دوران سلجوقی به کار نمی‌بردند. امروز این
لفظ به هنری اطلاق می‌شود که پاره‌های مربع شکل کاشی را کنار
هم قرار می‌دهند و از آنها نقش شطرنجی به وجود می‌آورند و کف
حمام و روشویی و آشپزخانه را با قالبهای پیش ساخته آنها فرش
می‌کنند. این هنر در دوران ساسانیان در ایران نیز رواج داشته و
نقوش مختلف از شکل آدمیان و سایر جانداران را با آنها
می‌ساخته‌اند (نگاه کنید به کتاب هنر ایران در دوران پارسی و
ساسانی، ص 141 تا 147). گیرشمن در ص 141 این کتاب
می‌نویسد: «هنر موزائیک‌سازی يك هنر ایرانی نیست. این هنر از
ابداعات دنیای غرب است که در امپراطوری روم شایع گشته
است.»

نگفته ندارد کسی یا تو کار

ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

گیرشمن هم مثل سایر باستان‌شناسان و مستشرقان فرنگی تمام راهها را به رُم ختم می‌کند. ظاهراً منظور مؤلف از «سرامیک سازی» سفالگری است که در همین ایام در کاشان و ری رواج داشته است.

سفال و سفالین و سفالینه غیر از موزائیک است:

در سفالین کاسه رندان به خواری منگرید

کین حریفان خدمت جام جهان بین کرده‌اند

نوع وسایل زندگی که از گل ساخته شود سفالینه است و آن کس که این وسایل را می‌سازد «سفالگر» نامیده می‌شود.

● (ص 23، س 23) گلاب شیراز شهرتی ندارد و در کتب طبی از آن یاد نشده است. از ناحیه فارس گلاب شهر جور (= گور) شهرت جهانی داشته و کعبه معظمه را از قدیمترین ایام با این گلاب شست و شو می‌داده‌اند.

● (ص 23، س 25) «مثلاً از حوالی مرو و شترهای بارکش و مسافر بر و کشمش و پنبه [31: ج 7: ص 254]، غلات و میوه و سبزی [45: ص 262-263]، پنیر، روغن، کنجد، ریشه‌های شیرین [44: ج III، ص 324: ترجمه 475-478] می‌آمد.» به قول مؤلف در مرود و نوع شتر بوده است: شترهای بارکش و شترهای مسافر بر. معلوم نیست مؤلف این دو نوع شتر را از کجا تشخیص داده است. شتر مرو همچون شتر شمال خراسان و شتران پامیر و شتران ختن دوکوهانه بوده است. اما در هیچیک از این محلها شترسواری و بارکش اختلافی ندارد. منظور از «ریشه‌های شیرین» معلوم نشد. ظاهراً مؤلف انواع چغندر و انواع هویج را جزء ریشه‌های شیرین به حساب آورده است. چون شلغم و پیاز و سیر به ذائقه ما شیرینی ندارد. اگر در ترجمه اشتباهی روی نداده باشد چنین طبقه‌بندی گیاهی جدید را باید از نو آموخت.

● (ص 24، س 7) «آموزشگاهها» اگر «مدارس» ترجمه می‌شد بهتر بود. چون در زمان سلجوقیان آموزشگاههای عالی را مدرسه می‌خوانده‌اند.

● (ص 24، س 10) «برای بازرگانان بزرگ دستمزدها عالی است.» مگر بازرگان نجار یا آهنگر است که دستمزد داشته باشد. ● (ص 25، س 27) «کوشک» به جای «کُشک» به نظر بنده صحیح‌تر است.

● (ص 26، س 22) «کشاکش آنان بر سر پستهای بهتر.» پست لغتی خارجی است و در زبانهای خارجی به معانی مختلف به کار می‌رود. شاید «مشاغل» به گوش ما آشناتر از «پستها» باشد.

● (ص 27، س 11) «اما اینجا دشمنی دیگر در کمین پیشه‌ور

بود- محترک عمده فروش.» خط میان جمله برای چیست؟ اگر می‌خواهید از دو خط استفاده کنید که برای جمله‌های معترضه در نظر گرفته شده، باید جمله را چنین بنویسید: اما اینجا دشمنی دیگر- محترک عمده فروش- در کمین پیشه‌ور بود.

● (ص 28، س 9) پدر یعقوب لیث صفاری رویگر بود نه مسگر. ● (ص 29، س 10) «فتوت هم چون هر مفهوم گسترده دیگر در محیطهای اجتماعی گوناگون کاراکترهای گوناگون پیدا کرده بود.» کاراکتر لغتی است خشن و در خشونت به چوب بلال ماند. به جای این واژه نمی‌توان لغتی فارسی نشانده؟

● (ص 32، س 16) «تمام سرمایه‌شان چند پشیز بود و در یک قایق جا می‌گرفت.» ایشان با سرمایه چند پشیزی چه تجارتی می‌کردند؟ این سرمایه اگر بیشتر هم بود باز در یک قایق جای می‌گرفت.

● (ص 33، س 5) «برخورد بی تفاوت سرکرده‌گان ترك.» حرف «ها» در سرکردگان زیاد است. همین «ها» به شکل قدیمی‌تر خود یعنی «گ» برمی‌گردد و الف و نون جمع به آن افزوده می‌شود.

● (ص 36، س 21) «خارجیان» به جای اصطلاح «خوارج» به کار رفته، امروزاً خارجی به کسی می‌گوییم که غیر ایرانی باشد.

● (ص 37، س 18) «تکنیک» واژه فارسی نیست و با دو واژه فارسی طرفین خود نمی‌خواند.

● (ص 39، س 17) کیکاووس می‌گوید: «برده عاقل برای آموزش و انجام کارهای اقتصادی مثل رونویسی و کارهای مالی مفید است و در هر کاری او صادق است.» اگر منظور از کیکاووس، قابوس بن وشمگیر صاحب قابوسنامه است که او نام خود را بر مهر خویش قابوس حک کرده است و کتاب خود را هم قابوسنامه خوانده. این مرد درباره برده چنین عباراتی را نوشته است. بهتر این بود به متن قابوسنامه مراجعه می‌کردند و عین عبارات او را نقل می‌فرمودند.

در اینجا، نقد چهل صفحه متن بخش نخست به اتمام می‌رسد. اینکه مصطلحات تازه (!) که در متن و حاشیه این صفحات آمده است:

گنوسیستی (ص 7)، گنوسیسم اسلامی (ص 8)، گنوسیست مسلمان (ص 8)، پیران گنوسیست (ص 9)، پیر گنوسیست سنی مسلمان شافعی ابوسعید مینه! (ص 8)، روحانیت سنی (ص 9)، تئوریسینهای ایرانی (ص 9)، گنوسیسم سنی زده بی‌رفض (ص 9)، علی ابن حسن [ابن اثیر] و نواده او عضد کشته 567، (ص 14)، شعارها و خیزشهای مردمی (ص 16)، وابسته‌های فتودالی (ص 16)، طبقات رودررو در جامعه فتودالی (ص 17)، سوءاستفاده‌ای که گردآورنده مالیات از آوانس پیش از گردآوری

نظر به خویش

احمد حب علی موجانی

فرهنگ یاریگری در ایران، جلد اول: یاریگری سنتی در آبیاری و کشتکاری، تألیف مرتضی فرهادی، ویراسته نیره توکلی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ۴۳۲ صفحه.

ظاهراً (و باطناً) جامعه ما جامعه‌ای در حال گذار است؛ البته به تعبیر جامعه‌شناسان و صاحب نظران دیگر، همه کشورهای غیرصنعتی ناپیشرفته جهان در چنین وضعی اند؛ یعنی در حال گذار از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر؛ در حال کنده شدن از نظامی و کوچ به نظامی دیگر. به نظامی که پشت سر گذاشته‌ایم نامهای گوناگون داده‌اند: جامعه فتودالی، جامعه ارباب رعیتی، جامعه استبدادی شرقی، جامعه ملوک الطوائفی و نامهایی از این قبیل. اما مقصد کجاست؟ شاید بتوان گفت رسیدن به جامعه صنعتی پیشرفته مرفه با تأکید مؤکد بر ویژگیهای مذهبی و قومی خاص ایرانی.

اگر بخواهیم تعبیر خشک جامعه‌شناختی «جوامع در حال گذار» را آندکی ملموس‌تر کنیم، به این تعبیر نزدیک می‌شویم که ما جامعه‌ای در حال کوچیم: از نظامی تاریخی و ویرانه‌های خود را داشته نظامی که بنیانها و اندوخته‌های تاریخی و ویژگیهای خود را داشته است، از حدود یک قرن پیش، با تمام اسباب و وسایل و خرده‌ریزهای لازم و به تعبیری لاینفک آن نظام و همچنین با روحیات و خلیقات و ذهنیات زاده آن نظام و هماهنگ با آن قصد کوچ کرده‌ایم. یا بهتر است بگوییم در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که گریزی از کوچ نداشته‌ایم. لامحاله باید بکوچیم؛ بکوچیم به سوی مقصدی که تقریباً تمام کشورهای جهان سوم رو به سوی آن دارند: پیشرفت به طور اعم و دست یافتن به رفاه فردی به طور اخص.

نویسنده فرهنگ یاریگری در ایران راوی و تحلیل‌گر برخی از نهادهای تولیدی و اجتماعی و فرهنگی سنتی ما در این دوره پر تب و تاب و شتابان کوچ است. نویسنده در بیشتر بخشها و فصلهای کتاب به وصف روابط گروهها، سازمانها و نهادهای اجتماعی می‌پردازد و در عین حال از اشاره به ذهنیات و خلیقات

فرآورده می‌کرد (ص ۱۹)، بهسازی پارك (ص ۱۹) [در زمان سلاجقه پارك نداشتیم تا آن را بهسازی کنند]. گروههای فتودال (بور و کراسی ایرانی، مقامات بالای روحانیت، بازرگانان بزرگ و فتودالهای ترك) (ص ۲۵)، رهبر روحانیان سنتی (ص ۲۶)، سران حکومت فتودالی (ص ۳۱)، در سرخس میان عروسی‌ها، هواداران ابوحنیفه و اهلی‌ها، هواداران شافعی جنگ می‌بود (ص ۳۴) [مطلبی از این عبارات دستگیر مخلص نمی‌شود]. مشرب گنوسیستی (ص ۳۵)، توحید اشراقی ناسنی (ص ۳۵)، گنوسیست تند (ص ۳۵)، گنوسیستی اسلام (ص ۳۵)، و مصطلحات دیگر که ذکر آنها باعث ملال خوانندگان خواهد شد.

روسها ابتدا ساختار جامعه مارکسیستی را در مدارس تدریس می‌کنند و مدینه فاضله تخیلی برای خود می‌سازند و ذهن محققان و پژوهندگان آینده را آلوده می‌کنند و سپس ایشان را به تحقیق و بررسی در سایر جوامع بشری وا می‌دارند. از مغز چنین کسی نمی‌توان توقع داشت که باچشمی باز به استقراء بپردازد و ساختار سایر جوامع را مورد بررسی قرار دهد.

کشاورزان ایران هیچگاه برده نبوده‌اند و هیچگاه جمیع حقوقشان را فتودالها نمی‌خورده‌اند. ایشان تحت شرایط محیط با قواعد و قوانین معینی در غلات و سردرختی با مالک سهم و شریک بوده‌اند. از جمله فتودالها (یعنی دهقانان و زمینداران) فردوسی طوسی علیه‌الرحمه است که در آخر عمر از بینوایی می‌نالند و آرزوی کند که سرگوسفندی را بتواند برید. نویسنده این کتاب چوبی به دست گرفته و گله‌های گوسفندان جوامع بشری را با آن چوب به پیش می‌راند.

نثر کتاب و مصطلحات مارکسیستی که در آن به کار رفته همانند نثر ترجمه احسن‌التفاسیم فی معرفة الاقالیم است که دوست فاضل آقای دکتر علینقی منزوی آن را از متن عربی به فارسی برگردانده‌اند و این بنده شرحی تحت عنوان «یادی از ابوعبدالله محمدبن احمد مقدسی» در مجله معارف (دوره دهم، شماره یک، فروردین- تیر ۱۳۷۲) درباره آن نوشت.

هر حرف گفتنی نیست، هر لقمه خوردنی نیست، هر کتاب ترجمه کردنی نیست. امروز مترجمان ما باید بکشند که کتابهای درجه اول زبانهای بیگانه را که بدون غرض و مرض درباره ایران نوشته شده است ترجمه کنند. درباره اسماعیلیان ایران هر چه از مستشرق روسی، «برتلس»، دیدید ترجمه کنید. اما کسی که تازه از شعبه شرق شناسی دانشگاه مسکو گواهی گرفته است نمی‌تواند و نباید درباره اسماعیلیان قلم بر کاغذ بگذارد و اگر گذاشت شما آن را به زبان اصلی خود باقی بگذارید چون این کتاب برای روسها نوشته شده است نه برای ایرانیان.